

از سیر تا پیاز

(سفرنامه بیرجند)

تألیف:

باستانی پاریزی (محمد ابراهیم)

دکتر در تاریخ - استاد دانشگاه تهران



سنگ

فهرست مندرجات

۸-۹	مقدمه چاپ چهارم
۱۰	مقدمات قبلی
۱۱-۴۳	پيازو
۴۴	خزان در بند (شعر)

۱) راهواره کویر ۴۵-۶۰

(راهی به بی نهایت، راه کویری - یک لزوم، راه خوابیده، فرهنگ کویری)

۲) کشتی بیابان ۶۱-۷۶

(خرما - صد من یک درم، سی فرسنگ نمکزار، نعره شتری، روی تارسی، آزادگی در بردگی)

۳) مستضعف‌های مستغنی ۷۷-۱۰۷

(اسکندر کبیر، عارفان مستغنی، نبات کرمان، سود راه کویر، آزادبخت، مستضعف، مسجد چل محراب، جنگ شیمیائی، هفت کاروانسرا، خیرات عام، تریلر ۱۸ چرخ)

۴) راه زعفران ۱۰۸-۱۴۸

(وسمه به چین می‌رود، درمنه یا زعفران، محصول استراتژیک، هدیه میدان جنگ، راه زعفران، پسته ارزآور، زعفران عمره ۲، حقه مهر، کوک و کوکنار، جبر اقتصادی راه، میلیونرهای یک شبه، طشت زر بر سر زن)

آبستن، بار مرگ، مار بکارید، خشخاش، دخان التریاق، لعنت بر تریاکی،
قلیان آتشی، ذوالفقار علی، حرام در حرام)

۱۴۹-۱۶۸

(۵) شرب دخان

(داروی شفافبخش، سفره و خون، نون خشخاشی، کاخ خلقت، اروپا و
تریاک، حکیم می گوید، شیرافکن)

۱۶۹-۲۲۶

(۶) گیاه مظلوم

(معامله حلال، جزیره معتادان، نوبل اسلحه فروش، عجایب شرق و
غرب، پهلوی طلا، بیخ تفت، حکیم حاکم، نوبت انگور هم، رحیق
مختوم، در راه بهشت، بعد از ناهار یک چائی، بعد از چائی یک سیگار،
سرب در گلو، گیاه مظلوم، طاعون سیاه، آتش به گور، خونس به گردن
خودش، روانی و موجی، میراژ یا کفیر، اراده لازم است)

۲۲۹-۲۷۰

(۷) قاشق همیاری راه

(جان بخش یا جانستان، نرخ شکر، سیل دریا دیده، خواب در سایه
دیوار، شهر بی ستاره، درخت بی عار، آب کارون و یزد، ده - یک
ضرورت، راه حریر و چاه پایاب، حنای بم در یزد، همراه پیر طریقت،
پناه پناهندگان، معجزه قرن، تونل طولانی، راه عمرو لیث، دروازه
طلائی، واعظ متعظ)

۲۷۳-۳۲۲

(۸) برج داران عالم

(رباط خرگوش، قایق بی بادبان، شاه زیره، ظلم بالسویه، رعیت خدا،
هرکه درآید...، شیخ چهار کتاب، اسب بدون سوار، قاشق های بلند، راه
آبی جنگل، برج داران، گناوه و گناباد، نیل پرآب، این همه خشت و گل،
بورگ ها و برج ها، قلعه دار)

۳۲۵-۳۵۰

(۹) چهل گزی ها

(شهر صد کلانتر، مجدد رأس مائه، آب یا خاک، کمپیوتر گسیج کن،

کولاک‌ها، تحمیل حکومت راه، گوزن قطبی، چهل گزی‌ها، تیمور لنگ و سیستان، آخرین چهل گزی، چهل گز عصا، غول پاریز، درویش می‌گوید بساز، تنازع بقا می‌گوید بفروش)

۳۵۳-۳۷۲ (۱۰) روضه ملا زعفران

(عمامه خمیر، بیست و چهار هزار خروار غله، زن شازده نگیرید، باغ زرشک، ملا زعفران، دختر شاه و زعفران، یک مرگ باشکوه)

۳۷۲-۳۸۸ (۱۱) حریف لامکان گرد

(تولید کجائی؟ در حدیث دیگران، کاروانی از کرمان، عاشورای امیر، معین‌التجار کرمان هم بیرجندی است، حریف لامکان گرد، سلام برحسین)

۳۸۹-۴۳۶ (۱۲) شبهای طلائی تهران

(سیلاب‌ها و باتلاق‌ها، آهن و سرب، صبح‌ها و عصرها، گریه برسر بریده، پنجاه قاطر پول، عصر پرشتی، روضه شب جمعه، عصر حکم می‌کنم، لحظه‌های سبز، ترجمه خانمی، منقل وافور، شبهای هزار و یک شب، توهین به من، این بشکنم...، مهمانداران نامدار، آب‌جو گندمی، نزدیکی با آتش، ما دیگر کاری نداریم)

۴۳۷-۴۵۴ (۱۳) بیرجند کجا می‌رود

(انحطاط بیرجند، هزاران عدل کالا، مهاجرت بزرگ، جای دکتر خالی است، شهری در حال احتضار، خون عاشورا)

۴۵۵-۵۳۲ (۱۴) علم ورگرد تاریخ

(کشور بی‌کشاورزی، خون عاشورا، نازیالش پرقو، کماچ سه‌هن، آدور بند، یک میلیون دلار، تاریخ و تاراج، انقلاب با دستکش سفید، شاه راز، توگی و کشک سالاری، آزادی و پناهندگی، شیران علم در شمیران، کی بود کی بود؟ هرچه از دل خیزد، آکتیویا پاسیو، نفرین مشروطه، آزاد

زنان، مشروطه و دیعه حق، چاه عمیق در دل قنات، مخلص نپذیرفت و بد کرد، بیل جیمز بیل، کارول و دادشاه، دستبوس کمیوتری، چون بیاشوبد فلک، زن و راه بازار، روده پست خرما، بدخیم و خوش خیم، هشت سیلندر، فاتحه بخوانید)

۱۵) فصل الخطاب ۵۳۵-۵۷۲

(بدهوائی، تکیه برتکیه، سار از قفس پرید، زرافشان، جاریه حبشیه، سوغات خراسان، چهارشاهی مزد، میریتان، مال بادی، البته امیر، استخوان پولی، برلن کویر، مالیات سرشمار، ایهاالناس بگیری، الفیه و سلفیه، داماد بزرگان، مالیات بر موجود، انوشیروان ثانی

۱۶) دود و دم آخر ۵۶۷-۶۱۷

(کاربرد توصیه نظامی، شهبانو راضی نیست، رضاشاه هرگز سرما نمی خورد، اشک چشم تریاک، داء الرقص، مناظره میان الكل و تریاک، لاک و مهر استاندارد، معجون افیون، تریاک خورد و مرد، شاه زخم بند، قهوه سیاه پوش، گور یغمائی، سلطان المکیفات، شهریار شعرها، ذغال نارنج، ترکش خورده، نمازی و تریاک، کاغذ باندرول، کوزه هزاردانه، توزیع تریاک، چس دود، جنس حرام)

۱۷) خیر ختام ۶۱۸-۶۳۲

(اصل شیر مادریه، فصل الخطاب، خودکامی و بدنامی، والشعراء، راه تدبیر)

۶۳۳-۶۸۰

نام یاب

مقدمه

پیازو

چه سودی دهد روزه بی نماز؟

چه مزه دهد قُرمه بی پیاز؟

سعدی^۱

یک تعبیر زیبا دارد، محسن میرزا شاهزاده قاجاری، آنجا که در لغز پیاز گوید: «... رفیق نان است و شفیق پنیر، یاور گرسنه است و برادر سیر، ...» مثال عربی می گوید: غَلَطَ الْعَامِ فَصِيحٌ، یعنی اشتباهی که عامه آن را پذیرفته است فصیح و شیوا و رساست - و می تواند این یک اصل و یک قاعده به حساب آید. من اگر از اهل ادب نمی ترسیدم این جمله را حتی اینطور می خواندم: غَلَطَ الْعَامِ صَحِيحٌ،! گاهی اوقات برای قبولاندن صورتِ صحیح یک غلطِ مشهور، آدم ناچار است پنج صفحه سیاه کند و تازه، باز هم مردم، همان که شنیده اند اولیتر از اولی می فهمند.

خیلی چیزها هست که مردم آن را می دانند و اهل ادب و اطلاع به

۱- مرحوم سید هبة الله جذبی، پیر صاحب دلِ ما، می فرمود: اصفهانیا می گویند: طاعتِ بی نیاز و، عرویس بی جهاز و، آبگوشتِ بی پیاز، بی مزه س. اما در محلِ ما، همان اصطلاح سعدی، روزه بی نماز و قُرمه بی پیاز رایج است! بعضی نیز قلیه بی پیاز نوشته اند و یکی است.

علتِ همین آگاهیِ عموم، در تعریف آن کوتاه می‌آیند. فی‌المثل، برهان قاطع که یکی از مهمترین فرهنگهای فارسی است، و آندراج که او نیز همین مقام را دارد، در معنای لغتِ معروفِ «سیر»، نوشته‌اند: مشهور است، که برادرِ پیاز باشد». همین و بس و، والسلام!

خوب استادِ عزیز، محققِ عالیقدر، تو از کجا می‌دانستی که خواننده‌تو اولاً، پیاز را می‌شناسد؛ و ثانیاً بالفرض که پیاز را بشناسد، برادر او - یعنی سیر را - چطور میان این همه تره‌بار و میوه و گیاه صحرائی و باغی و وحشی و اهلی تشخیص دهد. بعد هم، کدام برادر هست که صد در صد با برادرش یکسان و همسان باشد؟^۱

می‌ماند این اصطلاحِ معروف «از سیر تا پیاز»: در فرهنگها نوشته‌اند از سیر تا پیاز = بی‌استثناء، و از سیر تا پیاز برای کسی گفتن = بتمامه شرح دادن. (لغت نامه دهخدا). به هر ایرانی که این اصطلاح را بگویی فوراً حس می‌کند که مقصودت چیست؟ ولی، از کجا این وصف و شرح بی‌پایان ارتباط با پیاز و سیر پیدا کرده است؟ چیزی است که ریشه آن را به سادگی نمی‌توان پیدا کرد.

اهمیت مقام این دو گیاه، یعنی سیر و پیاز را فقط وقتی می‌توان حس کرد - خصوصاً پیاز را، که تنها یک هفته وجود نداشته باشد. یعنی یک روز در خانه شما، یک قابلمه «پیازو»^۲ منتهی بدون پیاز، پخته شود. آن وقت خواهید دید چه الم‌شنگه‌ای در خانه راه خواهد افتاد. بسیاری از طلاق‌ها

۱- در چاپ هند برهان نوشته: بیاور پیاز باشد.

۲- پیازو، طعامی که آن را اِشکنه گویند. اشکنه، طعامی مرکب از آب و پیاز داغ و روغن. (لغت نامه دهخدا)، پیازو یکی از ارزانترین و معمولی‌ترین غذاهای عامیانه بود - و البته بوده است، روزگاری که به همین هم دست نمی‌یافته‌اند. اشکنه ارزانترین غذا و ساده‌ترین در پخت است، به طعنه هم برای اشخاص خودخواه می‌گفتند:

...زش منارِ می‌شکنه

نونش نداره اشکنه

بر اثر غذای بی نمک یا شور، و یا قرمه بی پیاز صورت گرفته است! شاید بزرگترین انقلاب، در حیات اجتماعی و خانوادگی بشر، از روزی صورت گرفته باشد که آدمیزاد به کیفیت بهره‌برداری از نمک، و راه استفاده از پیاز، در پخت و پز، دست یافته باشد.

نمک را که کم کم، به لطفِ طیبیان، دارند از غذاها حذف می‌کنند - که فشارخون را نتیجه آن می‌دانند، ولی بحمدالله هنوز پیاز دچار این خشم و تعرض نشده، و کماکان مقام رفیع خود را در صندوقچه کُمِدِ آشپزخانه حفظ کرده است، خداوند هم اثری در ترکیبات این گیاه پوست در پوست نهاده که بوی «صهار» گوشت را - هر قدر باشد، بلافاصله از میان می‌برد، و مزه‌ای به غذا می‌دهد، که سعدی شاعر بزرگ ما، در آن شعر که در سرلوحه کلام آوردم، مقام آن را تا حدّ یک عبادت مقرون به دیگری بالا برده است.

البته بگذریم از اینکه معمولاً هر بوی تند یی را بویی تندتر از آن از میان می‌برد، و خود سیر و پیاز، بویی برای خودشان دارند که هیچ وقت پنهان کردن آن آسان نیست، یعنی در واقع بوی تند «صهار» گوشت، تحت الشعاع بوی تند پیاز قرار می‌گیرد، هم چنانکه بوی تند عرق پا و زیر بغل و سایر نقاط، بر اثر بوی تندتر مشک و عیبر و عطر و گل و گلاب و یاس و یاسمن فراموش می‌شود، و بوی بسیاری از نجسی‌ها را نخود خام زائل می‌کند. حالا البته باز همان غلط عام است که در اینجا هم فصیح می‌شود، یعنی مردم، بوی کاکتی و تینیول را بر بوی عرق پا برتری می‌نهند، و آن یکی را می‌پسندند و این یکی را مذموم می‌شمزند، در حالی که بوی پیاز هم، معلوم نیست، چیزی از بوی سایر اشیاء کم داشته باشد.

مولانا فرماید: